

سیرت حوزہ اصفہان

دفتر چہارم

مجدود نور محمد

مرکز تحقیقات رایانہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

سرشناسه	نورمحمدی، محمد جواد، ۱۳۴۷ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدار	میراث حوزه اصفهان / به اهتمام محمد جواد نورمحمدی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان.
مشخصات نشر	اصفهان - مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان، ۱۳۸۶
فروست	(مجموعه منشورات: ۲)
شابک	۳۰۰۰۰ ریال: ج ۱-۹-۹۲۹۷۴-۹۶۴: ج ۲-۴-۰-۹۶۰۸-۹۶۴: ۳۰۰۰۰ ریال: ج ۳-۳۹۶۴-۹۶۱۰۸۶: ۳۰۰۰۰ ریال: ج ۴-۸-۲-۹۶۵۶۷-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا	
یادداشت	جلد سوم گردآوری محمد جواد نورمحمدی است.
یادداشت	جلد چهارم گردآوری محمد جواد نورمحمدی است.
یادداشت	ج ۳ و ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۶) (فیپا)
موضوع	اسلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	ادب فارسی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	اصول فقه - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	فقه جعفری - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
شناسه افزوده	حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای.
رده بندی کنگره	۹۳ م ۳ / BP ۱۱
رده بندی دیربی	۲۹۷ / ۰۳
شماره کتابشناسی ملی	۳۵۱۷۲-۸۳

■ میراث حوزه اصفهان / ج ۴

- به اهتمام : محمدجواد نورمحمدی
- پژوهش : بخش احیاء نراث مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه اصفهان
- ناشر : انتشارات مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
- چاپ و لیتوگرافی : اعتماد
- صحافی : یاس
- نوبت چاپ : اول / زمستان ۱۳۸۶
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۵۰۰۰۰ ریال

مرکز بخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۳۶۱۰-۵

WWW.hozeh.org

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۳۶۱۰

دیوان قدریه

غزل‌های عارفانه‌ای پیرامون شب‌های نورانی قدر

حکیم و فقیه متاله آیت‌الله سید ناصرالدین حجت نجف‌آبادی

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نورمحمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

آنچه در این رساله ذی قیمت به محضر بزرگان ادب و معرفت ارائه می‌گردد غزلیات شورانگیز و فرح بخش حکیم عارف مسلک و شاعر فقیه آیت‌الله حاج سید ناصرالدین حجت نجف‌آبادی می‌باشد که به خامه قلم آن سید بزرگوار در مقاطع مختلف زندگی پربرکشان رنگ حیات گرفته و سروده شده است. زیبایی این سروده‌ها در آن است که شاعر وارسته آن، این اشعار را پیرامون شب‌های نورانی قدر و همه را نیز در شب‌های قدر سروده است و همین خصیصه بر غنا و ثروتمندی آن افزوده است. گو اینکه فضای

معطر و معنوی نزول ملائکه بر قلب مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام در ذائقه این سلاله اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز اثر کرده و از آسمان قلب ایشان بر قلم مبارکشان جاری گردیده است.

این اشعار در شناخت ابعاد معنوی آیت الله ناصرالدین حجت نجف آبادی اهمیت ویژه‌ای دارد و شایسته بود به صورت مناسب به آن پرداخته شود. مشرب عرفانی آن بزرگوار در این غزلیات ظهور و بروزی ویژه دارد و غلبه حالات معنوی در سرودن آن و ریختن مضامین بلند معرفتی در غالب غزلیات تأثیری فراوان داشته است. به تعبیری دیگر انسان در متن این اشعار عصاره سیر و سلوک عارفان و فیلسوفان متأله شیعه را ذوق می‌کند و درس معرفت و توحید در محضر آخوند کاشی را از زبان این شاگرد شیرین سخنش می‌آموزد. از آیات و روایات برداشت‌های توحیدی لطیفی نموده و در غزل‌های شورانگیزش از کلام وحی و مظاهر «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۱ - که درود خدای بزرگ بر آنان باد - به شایستگی فیض برده است. در اینجا لازم است برای مشخص شدن ارزش این مجموعه به آن بپردازیم.

در غزل چهاردهم فرماید:

از فراز کوه عقل آبی چو اندر دشت روح

هر طرف «جَنَاتٌ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» هست

در غزل نوزدهم فرماید:

در هوای مژده «أَخْبِيْتُ» دل دادگان

جدّ و جهد امشب پی قرب نوافل می‌کنند

در غزل سی و سوم فرماید:

سوخت جانِ سیدِ ناصر ز نارِ «لا اله»

تا دمید از مشرق دل نور «الا الله» عشق

در غزل سی و چهارم فرماید:

عشق بگزین ای بلند اختر که فرّ عشق برد

با پر همت محمد را به «أُوْ اَدْنٰی» عشق

«لاتخفِ اِنِّیْ اَنَا الله» نشنود موسای جان

خلع نعلین تعلق گر نکرد از پای عشق

همچنین در غزل سی و هفتم می‌فرماید:

مصل «لا» را به قوّت آن قدر بر دل زنم

تا که دل را مستعدّ جلوّ «الا» کنم

طور قلبم چون شود از نور «الا» منصدع

بی‌خود از «اَنَا» شوم تاویل «انزلنا» کنم

باری از این گوهرها و برداشت‌های لطیف معرفتی در غزلیات و دیگر اشعار ایشان

کم نیست و نشان از منزلت آن سید بزرگوار دارد. حال که عنان قلم گسیخته شد و سمند

سخن به عرصه فضائل نورانی سلالة السادات حضرت سید ناصرالدین حجت

نجف‌آبادی بار یافت، کلام را با ابیاتی از غزل چهلم که معارفی بلند از توحید حضرت

سبحان را در بردارد، به پایان می‌بریم. از سخن و سروده‌ی شاعر معرفت کیش در این غزل

به دست می‌آید که وی در حالی از مشاهدات قرار می‌گرفته و از عوالم غیبی اسراری را

به عیان شهود می‌کرده است و او همه این حقایق را در زمان حیاتش کتمان کرده است

و پس از رحلتش با جمع آوری برگ نوشته‌هایش این اثر نورانی به دست ما

رسیده است. اکنون چند بیتي از این غزل را به گوش جان می شنویم و به زبان حقیقت واگویه می کنیم:

هر زمان می آیدم اشکال غیبی در نظر

رنگ رنگ و گونه گون. ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾

طوطی جان در قفس گاهی به بالا گه به زیر

می پرد «هوهو» کنان «و الناس حولی غافلون»

گاه بهرم می کند ز ﴿أَنَا﴾ و ﴿انزلناه﴾ شرح

وز جنون خواهد کند توضیح بطنی از بطون

گوید آن روزی که بُد ایام، در آن روز شب

و آن شبی بدتار و روشن تو نمی دانی که چون

بد کتاب الله یکسر جمع در حرف الف

و آن الف هم بود ناپیدا و مستور از عیون

همزه ظاهر گشت و شد بهر الف نایب مناب

همچنین قائم مقام او است در کل قرون

نقطه آمد در تنزّل وز پی قوس نزول

رسم قوسی کرد و نام قوس او گردید نون

همزه شد مکسور و آنگه سوی نون آورد رو

چون قلم در جنبش و نون چون دواتی در سکون

نون ساکن شد مشدّد تا گشاید سر به فتح

تا به فتح سر دهد مدّ مداد از دل برون

فتحه چون اشباع شد ز اشباع ظاهر شد الف

برد نون را فتحه بالآ تا الف شده رهنمون

با الف چون متصل شد نون به اوج خود رسید

لفظ انا تا به این جا آمد از این ها برون

دیوان قدریه در سال ۱۳۳۵ ش در اصفهان در مجموعه اشعار ایشان به همت برادرزاده آن جناب حضرت حجة الاسلام حاج سید حسن حجتی (ره) عرضه شده است و الحق باید گفت سعی و همتشان مشکور باد. اما آن چاپ با همه سعی و تلاشی که شده غلط های زیادی پیدا کرده است و چون برگ نوشته های اشعار نیز موجود نیست چاپ تصحیح شده آن را در حال حاضر در عرصه احیاء تراث ضروری می نمود.

در این تحقیق گذشته از اصلاح اشکال های اشعار و انجام حروف نگاری جدید دو کار اساسی درباره این رساله انجام داده ایم: اول؛ شرح حال آن بزرگوار را در ابتدای رساله آورده ایم و سعی کرده ایم ابعاد شخصیتی ایشان را تا حد امکان روشن نماییم.

دوم، آیات و روایاتی را که مؤلف بزرگوار در متن به آنها استناد کرده و یا اشاره فرموده اند در پاورقی توضیح داده و منابع آن را بیاوریم. علاوه بر این لغات کلیدی و اصطلاحات ادبی و عرفانی اشعار را در حد توان و مجال این رساله توضیح داده ایم.

این توضیح را در اینجا اضافه کنم: بخشی از غزل ها از سوی سراینده بزرگوار آن مشخص شده است که در چه شبی از شبهای قدر سروده شده است و بخشی دیگر را فقط می دانیم سروده شب قدر است. این توضیح را در ابتدای هر غزل آورده ایم.

خواهش کمترین از اهل ادب و توجه این است که اگر قصور و تقصیری در این رساله انجام گرفته تذکر دهند و اگر پیشنهادی در تکمیل آن یا توضیح بیشتری در نظر

مبارکشان دارند برای ما ارسال دارند. از همه کسانی که ما را مورد لطف خویش قرار می‌دهند پیشاپیش سپاسگزارم. همچنین از همه کسانی که نظر تشویق و همکاری و مساعدتشان به این رساله رنگ حیات بخشیده تقدیر و تشکر می‌کنم. خداوند را به پاس این توفیق سپاس می‌گویم و از درگاه احدیتش توفیق معرفت و عاقبت به خیری خواستارم.

والسلام

مرکز تحقیقات مهر خویان

محمدجواد نورمحمدی

جمعه ۲۹ ذی‌الحجه ۱۴۲۷

شرح حالات و زندگی حکیم متآله آیت الله حاج سید ناصرالدین حبّّت نجف آبادی

حکیم متآله و وارسته حضرت آیت الله حاج سید ناصرالدین حبّّت حسینی نجف آبادی از شخصیت های بلند منزلت نجف آباد است. حیات این فرزانه آسمان علم و معرفت متأسفانه در جایی به صورت مناسب نگارش نشده است و به همین جهت ما در این مقال در حد امکان به بررسی و تحقیق ابعاد شخصیتی ایشان می پردازیم.

والد حکیم

نام آن جناب بنابر آنچه خود در اوّل کتاب «خلیجة المقال» از کتاب های کتابخانه شخصی اش نگاشته، سید ناصرالدین حسینی فرزند سید هاشم فرزند سید حسین نجف آبادی مشهور به حسین آبادی است. پدرش آقا سید هاشم حسینی نجف آبادی نیز از علمای این دیار بوده است که گویا به دستور یکی از علمای اصفهان برای تبلیغ به روستای اشترجان^۱ فرستاده شده است. از آقا سید هاشم حسینی تفسیری از سورة

۱- اشترجان (اشترگان) جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد، واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جایی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته اند و یا اینکه در لهجه قدیم اصفهان جیم و کاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می شده است. (آثار ملی اصفهان / ص ۸۲۲، ابوالقاسم رفیعی ←

جمعه به صورت خطی باقی مانده است که بنابر اطلاعات بنده در کتابخانه آیت الله حاج شیخ احمد حججی نگهداری می شود.

از پدر آن جناب اطلاعات افزون تری در دست نیست.

تولد و حیات علمی

حکیم سید ناصرالدین حجت نجف آبادی بنابه تصریح خویش در نامه‌ای^۱ در سیزدهم رجب سال ۱۲۹۷ قمری مطابق سال ۱۲۵۷ شمسی^۲ پا به عرصه خاک نهاد.

آن جناب در نجف آباد رشد کرد و پس از آن وارد حوزه تحصیل علم و معرفت و تلاش گردید. پدر، اولین استاد زندگی اش شد و هم چنانکه ادب را از او فرا گرفت، خواندن و نوشتن و نیز مقدمات علوم اسلامی را در محضرش آموخت. وی پس از این مقدار تحصیلات راهی حوزه باشکوه اصفهان گردید و علوم اسلامی را در آن جا پی گرفت. حوزه آن روز اصفهان جوشش و رونق فراوانی داشت و انسان های والایی در آن مشغول تحصیل و تکمیل مراتب انسانیت بودند. ایشان در حوزه اصفهان پس از گذراندن ایامی به درس آقا سید محمدباقر درجه‌ای^۳ و آخوندکاشی^۴ حاضر شده^۵ و از

→ مهرآبادی تهران، ۱۳۵۲، انجمن آثار ملی.

۱- کپی این نامه نزد نگارنده موجود است.

۲- آیت الله مرعشی در حاشیه خود بر تذکرة القبور علامه گزی تاریخ تولد ایشان را سال ۱۳۵۸ ذکر کرده که بنابر نقل مستند داخل متن، نادرست است.

۳- آیت الله محمدباقر درجه‌ای از اکابر علما و مجتهدین و اعظم فقها و مدرسین اصفهان است. وی در سال ۱۲۶۴ قمری متولد شد و عمده تحصیلاتش را در اصفهان از محضر آقا میرزا محمدباقر چهارسوقی و میرزا محمدحسن نجفی و میرزا ابوالمعالی کلباسی بهره برد. ایشان در نجف اشرف نیز نزد میرزا محمدحسن شیرازی و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج سید حسین کوه کمره‌ای به شاگردی نشست و از محضر استادان حوزه نجف فیض برد. وی ←

خرمن پرفیض آنان بهره‌های فراوان برد و جاننش را به زلال علم و معرفت آرامش بخشید.

پس از آن به قم و مشهد مهاجرت کرد و در هر يك از این دو شهر مدتی ماند و از سرآمدان حوزه‌های قم و مشهد بهره‌مند گردید. وی پس از آن راهی حوزه بزرگ

چپس از فوت مرجع شیعه آیت‌الله سید اسماعیل صدر در نقاط مختلفی از ایران مرجعیت یافت. استاد جلال‌الدین همایی در وصف آن بزرگمرد فرموده است: آن بزرگمرد در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین بود. در حوزه درسش فقها و مراجع بزرگی تربیت یافته‌اند. آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند: شاگردان آقا سید محمدباقر درجه‌ای در هر حوزه‌ای که بودند چشم و چراغ آن حوزه بوده و می‌درخشیدند و معلوم بود که این روحانی ملا و باسواد شاگرد آقای درجه‌ای بوده است. از آیت‌الله درجه‌ای آثار علمی چندی بر جای مانده که از آن جمله دوره فقه و اصول، حاشیه بر متاجر، حاشیه بر مناسک، رساله‌ای در جبر و تفویض و حاشیه بر اصول دین شیخ جعفر شوشتری می‌باشد.

آن جناب در شب ۲۸ ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۲ در حمام در درجه اصفهان به صورت مشکوک رحلت کرد. شرح حال آن فقیه پارسا در دو کتاب مستقل با عنوان «ستاره‌ای از شرق» و «قصه‌های خواندنی از چهره‌ای ماندنی» هر دو به قلم سید تقی درجه‌ای (موسوی) چاپ شده است.

۴- حکیم عارف و فیلسوف متأله آخوند ملا محمد کاشانی معروف به آخوند کاشی از اعظم حکما و عرفای اصفهان بوده و حالات معنوی خاصی داشته است شرح حال او به طور مستقل چاپ نشده است اما حکایت‌ها و مطالب مختصر و مفیدی از حیات علمی و معنوی ایشان در کتب تراجم نقل شده است. از جمله بنگرید به: زندگانی حکیم جهانگیرخان قشقایی به خصوص ص ۵۴ - ۵۶: رجال و مشاهیر اصفهان (الاصفهان)، سید علی جناب، تصحیح رضوان پورعصار، ص ۴۲۷ - ۴۲۸، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح‌الدین مهدوی، تصحیح و اضافات رحیم قاسمی، محمدرضا نیلفروشان، ج ۱، ص ۳۵ - ۳۶.

۵- تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر المتألهین، منوچهر صدوقی «سها»، ص ۸۲

فقاہتی شیعه؛ نجف اشرف؛ گردید و در جوار مولی‌الموحدین علی علیه السلام با استمداد از روحانیت آن مکان مقدس به تحصیل و تکمیل مراتب علمی و معنوی پرداخت.^۱ آن جناب پس از آن که از اساتید حوزه‌های مختلف استفاده کرد، به نجف آباد بازگشت و در ارشاد خلق دامن همت به کمر زد. موزه خان درباره زمان سکونت وی در نجف آباد نکته‌ای برای ما بازگو نکرده‌اند و متأسفانه از تحولات دوران تحصیل و چرایی مهاجرت ایشان به حوزه‌های مختلف نیز اطلاعی در دست نیست.

در نوشته‌ای که آن را در میان کتاب‌های کتابخانه‌اش یافته‌ایم در باره تحصیلات و مدارج علمی خویش مدارکی را آورده‌اند. این نوشته نامه‌ای است که در پی درخواست شرح حالی توسط یکی از مجلات اصفهان قلمی شده‌است.

وی در بخشی از آن نوشته چنین مرقوم فرموده‌اند: «اگر برای ترجمه حالم اطلاع پیش‌تری لازم باشد، به چشم غیر، حال خود را دیده و با کمال انفعال عرض می‌کنم که این بنده در اکثر علوم شرعی و عقلیه و قدیمه و جدیده دست انداخته و به قدر خود سهمی اندوخته‌ام و در حکمت و شرعیات و طب و غیره اجازه‌ها داشته و پا از مقام تقلید بالاتر گذاشته‌ام و کتاب «حجة‌البالغه» که در جواب نبیل زاده بهایی نوشته‌ام و به طبع رسیده يك درجه معلومات این بنده را معرفی می‌نماید. آه آه که از نوشتن این چند جمله خجل و نادم شدم...»^۲

این نامه در حالی که اطلاعات گرانمایی را درباره زوایای پنهان زندگی این حکیم فرزانه در بر دارد، نمایی از عظمت روحی و ابعاد اخلاقی و صفای ضمیر آن حکیم را نیز نشان می‌دهد. متأسفانه از اجازاتی که در این نامه آمده است نیز اطلاعی نداریم و اگر به دست می‌آمد بسیار گرانبها و ذی‌قیمت و روشنگر بود. بنده چنین حدس می‌زنم اگر هم

۱- برخی از این نکات از مضامین و مطالب دیوان اشعار آن جناب بدست آمده است.

۲- اصل این نامه نزد نگارنده موجود است.

اکنون نیز تحقیقات میدانی مناسبی در زادگاهش نجف آباد شروع شود باز ممکن است بخشی از زوایای تاریک زندگی ایشان روشن گردد.

مکانات توحیدی و معرفتی

از نکاتی که می‌تواند ما را در شناخت ابعاد علمی و معرفتی ایشان یاری کند چند جمله‌ای است که اول یکی از کتاب‌های خویش آورده است. این کتاب «مشارق انوارالبیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (ع)» اثر عارف شیعی حافظ رجب بررسی^۱ است. این عارف شیعی چنان مجذوب مقامات امیرالمؤمنین (ع) و غرق در توجه به انوار امیرالمؤمنین (ع) بوده که در سخنان خود مورد طعن برخی از عالمان اسلامی قرار گرفته و او را متهم به غلو کرده‌اند. البته علامه امینی در «الغدیر»^۲ و نیز آیت‌الله سید محمدحسین حسینی تهرانی در کتاب «روح مجرد»^۳ دفاع شایسته‌ای از ایشان نموده و تهمت‌های وارده به شیخ عارف حافظ رجب بررسی را رد کرده‌اند.

-
- ۱- حافظ شیخ رضی‌الدین رجب بن محمد بن رجب بُرُسی حلی از عرفا و فقهای امامیه است علاوه بر فضل واضح او در فن حدیث و تقدّم وی در ادب و سرودن شعر و علوّ رتبه شعری او و تزلّع او در علم حروف و اسرار آن و استخراج فوائد آن، - و بدین جهت کتب او پُر است از تحقیق و دقّت نظر - در علم عرفان و علم حروف مسلک و پیروای دارد همچنانکه در ولایت و محبت ائمه دین (ع) آراء و نظریاتی دارد که جمعی از مردم آن را نمی‌پسندند و وی را زُمنی به مرتبه غلو کرده‌اند الا اینکه باید دانست: حق مطلب این است که همه آنچه را که وی برای ائمه (ع) اثبات کرده پائین‌تر از مرتبه غلو است. عارف شیعی حافظ رجب بررسی دارای تألیفاتی است از جمله: الدّر الثمین فی خمسائیه آیه نزلت فی مولانا امیرالمؤمنین (ع)، رساله فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین، رساله مختصره فی التوحید، کتاب الألفین فی وصف سادة الکونین. آن جناب تا سال ۸۱۳ ق در قید حیات بوده است. گزیده و ترجمه از الغدیر، ج ۷، ص ۳۳-۶۸.
 - ۲- الغدیر، علامه امینی، ج ۷، ص ۳۳-۶۸.
 - ۳- روح مجرد.

با توجه به این نکات سخنی را که مرحوم حجّت نجف آبادی در ابتدای کتاب مشارق انوارالیقین آورده با هم مرور می‌کنیم: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ یا محمد یا علی؛ این کتاب ملك من است و اعتقادات این حقیر هم با اعتقادات صاحب این کتاب خیلی به یکدیگر نزدیک است و حقیر هم مرید این کتاب هستم. هر چند در بعضی مقامات کوتاه گرفته ولی به ملاحظه «إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرُهُ»^۱ (بی گمان من گوهرهای علمم را پنهان می‌کنم) بوده است. والله اعلم بالمراد».

با این بیان شاید بتوان دریافت آن جناب چه اعتقاد عمیقی نسبت به مقام ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و به خصوص امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است و در افقی نورانی از معنویت نسبت به آن بزرگوران سیر می‌کرده است که دست عالمان ظاهریین از آن کوتاه بوده است.

این دست‌خط که در حدود سن ۵۸ سالگی آن جناب به خامه قلمش رنگ گرفته، خود نشان از معرفت و طهارت روحی وی دارد. با این حساب او را می‌توان یکی از مجتهدان عالی مقام و حکمای عارف مشرب این شهر شمرد. این نکته از لابلای مطالب تألیفات آن جناب نیز به دست می‌آید.

آری در محیط کوچکی مثل نجف آباد آن روز یعنی حدود سال ۱۳۰۰ شمسی کسی نبود که موقعیت و مکانیت او را درک کند و از علوم ظاهری و باطنی او استفاده کند.

تحقیق و بررسی تألیفات مرحوم حجّت می‌تواند مقام علمی و اخلاقی وی را بیش از پیش آشکار سازد و اکنون مجال بررسی تمامی ابعاد علمی و آثار ایشان نیست. کسی که مروری بر دیوان قصائد چاپ شده ایشان بنماید اطلاعاتی مفید درباره اندیشه‌های ایشان به دست می‌آورد. بخشی از این دیوان رساله‌ای در طب می‌باشد که مهارت ادبی و نیز تخصص ایشان را در علم طب نشان می‌دهد. همچنین بخشی از این دیوان اشعاری

۱- الاصول الاصلیه، فیض کاشانی، ص ۴۷، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰.

است با عنوان «حکمت الهی فی اثبات الهیولی» که باز زاویه‌ای از ابعاد علمی و اندیشه ایشان را روشن می‌نماید.

آن جناب در نجف آباد مورد توجه عامه مردم و نیز بزرگان بوده است و تقریباً منزوی از مردم، روزگار می‌گذرانده است.

به مثنوی معنوی ملای رومی علاقه‌ای وافر داشته و گویا اشعار زیادی از آن را حفظ بوده است. در ابتدای سخنرانی‌هایش همیشه چند بیت از مثنوی را که تناسبی با موضوع سخن داشته می‌خوانده است و سپس سخنان خود را شروع می‌کرده است.

در جریان تصحیح قبله نجف آباد^۱ نیز که به همت آیت الله حاج شیخ احمد حججی انجام گردید یاور و پشتیبان حاج شیخ احمد بوده است. در مقاله «شیخ احمد بت شکن» به قلم ابوالقاسم پاینده در وصف مرحوم حاج آقا ناصر حجّت در رابطه با تصحیح قبله چنین آمده است: «در شهر نون [نجف آباد] امیدی نبود، مریدان شیخ [احمد حججی] در انبوه جمع گم بودند. سید ناصر ملای روشن ضمیر که از رفتار نامردانه مخالفان خوشدل نبود در راه حق تلاشی کرد، يك روز آفتابی زمستان بر بام شبستان مسجد نصیر دایره‌ای از گچ ساخت و شاخصی برآورد و قبله درست را نشان داد که با خط برجسته محراب‌ها یکی بود اما توضیحات وی چنان پیچیده و علمی بود که از فهم مخالفان کور دل دست کم یکی دو سه سال نوری دور بود.»^۲

تألیفات

از تألیفات آیت الله ناصرالدین حجّت چند تألیف سودمند به یادگار مانده است که در زیر به ذکر آن می‌پردازیم:

۱- بنگرید به: حکایت پارسایی، زندگی آیت الله حاج شیخ احمد حججی، محمد جواد نورمحمدی، صص ۷۰-۷۲، کانون پژوهش، اصفهان، ۱۳۸۱.

۲- همان.

۱- دیوان اشعار

مرحوم حجّت الاسلام والمسلمین حاجتی که وصی ایشان بوده است در شرح حال ایشان که در ابتدای دیوان ایشان آمده از این کتاب با عنوان «نفحات روح القدس» نیز یاد کرده و در باره دیوان اشعار این بزرگمرد چنین فرموده است: ناظم این دیوان با قدرت بیان و طبع روانی که در انشاء ادبیات داشته پیشه‌اش شعر گفتن و شاعری نبوده، بلکه حضرت معظم له از عنفوان جوانی تا اوان پیری مواقعی را که از مباحث علمی و موضوعات فکری خستگی روحی پیدا می‌نموده و در خلال این احوال می‌خواسته تجدید حال و نشاط و تحصیل فراغت بال و انبساطی نماید، تفتناً و تفریحاً بالبداهه چند بیتی می‌سروده و در متون یا حواشی کتبی که در دسترس آن جناب بوده ثبت می‌فرموده یا بر صفحه کاغذپاره‌ها و نسخه‌های مستعمله نوشته و دور می‌انداخته است و این بنده از نقطه نظر حفظ آثار قلمی این دانشمند نامی آن قطعات منسّده پراکنده را جمع آوری و تبویب نمود^۱.

بنده خود تمامی کتاب‌های آیت الله حجّت را در کتابخانه آیت الله حاجبی دیده‌ام و این اوراق را در میان آن کتابها دیده‌ام. کاغذهایی که از پاکت‌های سیگار بود و مرحوم حجّت از آن‌ها برای نوشتن برخی اشعار استفاده می‌کرده است. متأسفانه در سال ۱۳۷۳ شمسی که بنده این برگه‌ها را دیدم موفق نشدم آن‌ها را با دیوان اشعار آن جناب مطابقت بدهم. و با وضعیت فعلی بعید می‌دانم آن برگه‌ها باقی مانده باشد چرا که در همان وقت هم بخشی از این اوراق دور انداخته شده بود.

۲- الحجة البالغة فی تنبيه القلوب الزائقة

آیت الله حجّت این کتاب را در ردّ بهائیت و در جواب نبیل‌زاده بهایی نوشته و در مشهد چاپخانه خراسان در ۴۸۲ صفحه به چاپ رسیده است.

۱- مقدّمه دیوان قصائد آیت الله حجّت به قلم حجة الاسلام حاج آقا حسن حاجتی.

۳- رساله‌ای در طهارت آب قلیل

نسخه خطی این اثر به خط مبارک مرحوم حجت بنا به گفته حضرت حجة الاسلام حاج آقا رضا حججی مسئول کتابخانه آیت الله حججی نجف آباد در این کتابخانه موجود می باشد.

۴- تفسیر سورة تین

۵- صراط مستقیم در ردّ بهائیت

از این دو رساله اطلاعی دریافت نکرده‌ام و نمی دانم نسخ خطی این دو اثر وجود دارد یا نه؟

حفظ میراث گذشتگان

دوره‌ای بر فرهنگ و علوم اسلامی گذشته است که بی اغراق و گزاف مرگب قلم، چون خون بود که جاری می شد تا کتابی رنگ حیات پذیرد. چه خون دل ها که عالمان خداپرست خوردند و چه زحمت ها و مرارت ها که برای يك اثر علمی کشیدند. این کتاب های گرانبها دست به دست امانت داده شده تا به نسل های بعد سپرده شود. صنعت چاپ نبود و همه کتاب ها با قلم و انگشتان عالمان دین و دوستداران علم و فرهنگ نوشته و از خطر نابودی حفظ می شد. عالمان دین با چه زحمت و خون دلی کتاب ها را می خریدند و به عنوان میراث فرهنگی گذشتگان و دستورالعمل آیندگان نگهداری می کردند. از این نمونه ها در زندگی عالمان دین فراوان است. یکی از این عالمان فرهنگبان مرحوم حاج آقا ناصر حجت است. او برای حفظ میراث گذشتگان با زحمت و تلاشی وصف ناشدنی و با بضاعت اندک خود به خرید کتاب و حفظ و نگهداری و ترمیم آن ها پرداخته است. در ابتدای کتاب «خلیجة المقال فی علم الرجال» نوشته است این کتاب را با سختی و زحمت به چهار قران خریده است و یا در اوّل یکی از کتاب های دیگر کتابخانه اش که در کتابخانه آیت الله حاج شیخ احمد حججی نجف آباد

نگهداری می‌شود، چنین نوشته است: «... من بنده شرمندۀ با گریه و با خنده این کتاب را به مبلغ پانزده قران خریدم...» و یا در ابتدای کتاب «لسان العجم» چنین مرقوم داشته‌اند: بسم الله الرحمن الرحيم کتاب لسان العجم رابه يك قران سفید خریدم در روز هفتم ماه ذی القعدة این امر عظیم و این واقعه جانگداز رخ داد. چه گویم که ناگفتم بهتر است؛ ۷ ذی القعدة ۱۳۱۸ ق.

علاوه بر این شواهد که گویای زحمت و تلاش ایشان در حفظ میراث گذشتگان و نیز نشانه‌ای آشکار از عشق به کتاب دارد، خرید و ضبط و نگهداری هفتاد نسخه از نسخه‌های نفیس خطی است که از ایشان بر جای مانده و در کتابخانه ایشان محفوظ بوده است و اکنون به کتابخانه حضرت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی رحمته الله منتقل شده است. کتابخانه شخصی ایشان نیز که دارای حدود ۱۵۰۰ کتاب که در آن نفایس کتب چاپ سنگی فراوانی از دوره قاجاریه موجود است، در گنجینه کتابخانه آیت‌الله حججی نگهداری می‌شود.

رحلت

مرحوم آیت‌الله حاج سید ناصرالدین حجّت نجف‌آبادی در سن ۶۳ سالگی در حالی که عمر چندانی از وی نگذشته بود و تازه هنگام آن فرارسیده بود که از وجود ارزشمندش استفاده شود در تاریخ هفدهم ربیع‌الاول^۱ سال هزار و سیصد و شصت هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست و عجب اینکه در روز تولد حضرت رسول اکرم صلوات‌الله و سلامه علیه با سنی برابر سن مبارک آن حضرت سرای غرور را به عالم آخرت ترک گفت و به جوار رحمت و رضوان حق رهسپار شد. جسد مبارک آن جناب را در قبرستان شش‌جوبه نجف‌آباد به خاک سپردند. روانش شاد و راهش پر رهرو باد.

۱- در کتاب «تذکره شعرای معاصر اصفهان» تألیف سید مصلح‌الدین مهدوی، ص ۹۷، شب ۱۶ ربیع‌الاول ذکر شده است در حالی که همین مؤلف در کتاب دیگرش و نیز دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۱۹۷۰ این تاریخ را ۱۶ ربیع‌الثانی ذکر کرده که نادرست است.

شمع امشب می‌فروزد طلعت جانانه را
 البشاره البشاره مژده ده پروانه را
 بُرده فانوس تن از برق شمع جان بسوخت
 مژده ده پروانه را پروانه دیوانه را
 در هوای دانه «کوکو» تا به کی چون فاخته
 همچو جفدان تا به کی مسکن کنی ویرانه را؟
 يك سحر همچون کبوتر سر بر آور زیر پر
 وز سر مستی برآور هوهوی مستانه را
 جان سیردن، همچو آتشخانه روشن کردن است
 جان بیفشان تا همی روشن نمایی خانه را
 غوص کن چون ناصر سید^۱ به قمر بحر دل
 تا ز قمر بسحر دل آری برون دُر دانه را

۱- این گونه تعریف و تمجیدهای حکیم سید ناصرالدین حجت را با توجه به سیره اخلاقی آن جناب باید از باب «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» دانست. از فضای حاکم بر غزلیات و مطالب معنوی و معارف سروده‌ها به دست می‌آید ستایش‌ها از خداوند سبحان است که فیض این عنایت‌ها از اوست و مکانت توحیدی عارف جز این اقتضایی ندارد و نباید این گونه سخنان را بر امثال حضرت مولف رحمه الله خرده گرفت.

مست شو چون وی چنان کامشب بیلغی چون نهنگ

ساقی و پیمانه را و ساغرو خُمخانه را

(۲)

امشب از ناخن بر آور کوه سخت سینه را

مغتنم دان لیلة القدر و شب آدینه را

گنج اسرار محبت^۱ پیش از این بُد سر به مهر

شاه معشوقان گشود امشب سر گنجینه را

خواست تا با چشم خود ببند جمال خویش را

ساخت از انسان کامل بهر خود آینه را^۲

گر تو خواهی روی جانان را ببینی جلوه گر

محو کن ز آینه دل صورت بوزینه را

جان به جانان آشنا بوده است در روز ازل^۳

الله الله یاد می کن صحبت دیرینه را

لذت از شهد محبت گیر چون مردان مرد

چند چون طفلان اسیری لذت لوزینه^۴ را

۱- اشاره ای لطیف به حدیث قدسی معروف دارد که می فرماید: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكُنِّي أُعْرَفَ (اسرارالحکم، ملاهادی سبزواری، ص ۲۰؛ آداب الصلاة، امام خمینی، ص ۲۸۸، چاپ مؤسسه نشر آثار امام).

۲- در روایت از رسول اکرم وارد شده است: خلق الله آدم علی صورته (شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، با تصحیح و تعلیق علامه شعرانی، ج ۴، ص ۱۲۳ - ۱۲۴).

۳- اشاره به آیه اخذ میثاق دارد که می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف / ۱۷۲).

۴- نوعی شیرینی، باقلوا.

ناصر سید بدست می‌دهد سر مشق عشق

گرز لوح دل بشوی نقش بفض و کینه را

(۳)

من ان‌شالله از قالب اگر آیم برون امشب

نهم امشب قدم بالای چرخ واژگون امشب

الا ای عقل دور اندیش، من زنجیر بگسستم

ترا باید حذر از من که گل کرده جنون امشب

چنان مستم که می‌خواهم که بر تن پوست بشکافم

بنای مسلك امکان را نمایم واژگون امشب

کنم يك قطره خون، دل را بپاد روی دلداری

دو گیتی را کنم غرق اندر آن يك قطره خون امشب

بر آرم مست و دیوانه ز دل يك «هو»ی مستانه

کز آن «هو» عرش اعظم را بلرزانم کنون امشب

برای بیستون دل بسازم تیشه از مژگان

بیک بر هم زدن از جا کنم این بیستون امشب

اگر با ناصر سید به یاد دوست کوشیدی

ز «ها» و «واو» می‌بینی اثر چون «کاف» و «نون» امشب^۱

۱- منظور مصرع دوم این است که: اگر در این شب قدر تمام توجهات به سوی حضرت دوست و محبوب حقیقی و ذات پروردگار باشد، با گفتن «هو» خواستهات را برآورده می‌بینی و اثر «کُنْ» به معنی باش را خواهی دید. در آیه ۸۲ سوره یس آمده است: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

(۴)

دیگر امشب روز روشن می‌شود همان شب

شب شود قربان روز ای جان من قربان شب

من شوم قربان شب یعنی شوم قربان روز

شب کجا مانده به جا چون روز شد همان شب

می‌نویسد بامداد نور خورشید ظهور

سوره توحید را بر سینه قرآن شب

اهل دل دانند کآخر شاهد زیبای صبح

می‌گشاید روی روشن از دل دامن شب

هیچ دانی شب چه باشد، نیست جز پایان روز

هیچ دانی روز چو بود، نیست جز پایان شب

حق و حق مرغ حق حقا که تعلیم حق است

تا ز حقا حق بحق الحق رسد حق خوان شب

جلوه برق تجلی کسی توان دیدن به روز

جز میان رعد آه و اشک چون باران شب

شمع جان ای ناصر سمد نگرده مشعل

گر نخیزی و نریزی اشک در بطنان شب^۱

۱- سحرخیزی و بیداری شب و مناجات و گریه و زاری در دل شب از رموز موفقیت سالکان راه خدا و آرزومندان لقاء پروردگار است و در روایات فراوانی به مناجات در دل شب و گریه از ترس خدا توصیه و تأکید شده است که در اینجا به یک روایت نورانی اشاره می‌کنیم: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: **إِنَّ الْوُضُوءَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَعَرٌ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ** مَنْ لَمْ يَحْسُنْ أَنْ يُنْتَحَ لَمْ يَحْسُنْ أَنْ يُغْفَى. (بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۸۰؛ آثار الصادقین، حاج شیخ صادق احسان بخش، ج ۱۱، ص ۱۹۷، حدیث ۱۶۰۱۳).

(۵)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

دل می‌طبد از شوق رخت در برم امشب

رحمی بکن ای دوست به چشم ترم امشب

سر فرش رخت کرده‌ام و چشم براهم

کز راه کرم پا بنهی بر سرم امشب

من جز در لطف تو ندارم در امید

بگشای در لطف و مران از درم امشب

دیوار قفس بشکنم از بس بزنم پر

صیاد اگر باز نماید پریم امشب

زان نشتر پر خون که زدی بر دل پر خون

يك بار دگر زن که بسی بهترم امشب

یا قوت لب خواهم و دارم گهر اشک

بنگر به سوی چشم پر از گوهرم امشب

یکدم سوی من بین که دمی بیش نمائند است

ترسم که نبینی به دم دیگرم امشب

صبر از لب چون قند تو تا چند که تلخ است

بگشا دهن تنك و بده شگرم امشب

دریای عطای تو خدایا نشود کم

گر پر کنی از بحر کسرم ساغرم امشب

چون ناصر سیّد به نبی چشم شفاعت
دارم که ببخشند به پیغمبر امشب

(۶)

می‌کند یاد صبا مشک فشانی امشب
می‌گلرنگ بسنوش آنچه توانی امشب
ای پسر پسر شوی پاده پیاور که فتاد
پسر سر پسر خرد عشق جوانی امشب
مسی‌ام ای مسقیبه در ساغر الفاظ مریز
مسی‌روم من به سر خم معانی امشب
وعده وصل توای سرو گل اندام رسید
در رخت دیده کند اشک فشانی امشب
شب وصل است و به یاد گل رویت دارم
همچو مرغان سحر زمزمه خوانی امشب
خال ابرو بنما تا که نمایم تفسیر
نکته دیگری از سبع مثنوی^۱ امشب
بگشا سلسله زلف به رخ، تا که کنم
کشف يك سلسله اسرار نهائی امشب

۱- نام دیگر سورة فاتحة الكتاب است که خداوند در سورة حجر آیه ۸۷ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْكُتُبِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ در روایت است که رسول الله (ص) فرمودند: خداوند به من منت جداگانه گذاشت به فاتحة الكتاب و آن را در کنار قرآن قرار داد. (آداب الصلاة، امام خمینی، ص ۲۹۹ به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۱).

﴿لَنْ تَرَانِي﴾ است جواب ﴿أَرْنِي﴾ طور وجود

محو کن تا شنوی ﴿سَوْفَ تَرَانِي﴾^۱ امشب

آنچه دانی همه از دفتر خاطر بزدای

تا بدانی همه آن‌ها که ندانی امشب

می‌کند ناصر سید به دعا دست بلند

به امیدی که تو اش باز بخوانی امشب

(۷)

[سروده شب نوزدهم ماه رمضان]

شکر و^۲ الله که مرا کار به کام است امشب

یارم اندر نظر و باده به جام است امشب

هست اول شبِ عَشْرِ سَوْمِ شهرِ صِیام

وین عجب کان مه من بدر تمام است امشب

شب قدر است شب وصل که در مذهب عشق

نزد ارباب بصر خواب حرام است امشب

هر که را باده به جام است و دل آرام به کار

بهرش از قبل ملک عرض سلام است^۳ امشب

۱- اشاره‌ای به آیه ۱۴۳ سوره مبارکه اعراف است که می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ سُجَّدًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

۲- در نسخه چنین است.

۳- اشاره به آیه شریفه: ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾

تا شود سر صحبت به ملایک مکشوف
 قدسیان را به زمین محشر عام است امشب
 روح اعظم^۱ که بود قاصد و دلاله عشق
 بر در محضر پر نور امام است امشب
 ادب از شمع پیاموز که این سوخته جان
 اشک می بارد و در حال قیام است امشب
 یا ز پروانه پیاموز که گرد سر شمع
 بهر جان باختش طوف مدام است امشب
 گر چو پروانه نسوزد پرت از آتش عشق
 آه سردت خنک و طمع تو خام است امشب
 این همه ناصر سید چه دهی طول سخن
 نظر یار به دل، نی به کلام است امشب^۲

(۸)

شب وصل است و دلم را خفقانی عجب است
 ضربان دلم امشب ضربانی عجب است

۱- در روایت است که ابوبصیر گوید از امام صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند پرسیدم که می فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَكْتُابٌ وَلَا الْإِنْسَانُ» (سوره شوری) حضرت فرمودند: روح آفریده ای است از آفریدگان خدای تبارک و تعالی، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل. این روح همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، او را آگاه می ساخت و استوارش می داشت. و پس از پیامبر این روح همراه امامان است. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، کتاب الحجة، باب الروح التي يسدد الله بها الانعمة).

۲- اشاره به حدیثی که از حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نقل شده است: ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اموالكم وانما ينظر الى قلوبكم وأعمالكم. (رسائل شهید ثانی، تحقیق رضا مختاری، ج ۲، ص ۸۱۳ چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

سر سرگشته که دور حرم دل می‌گشت
 دگر امشب دورانش دورانی عجب است
 می‌رسد مژده دیدار ز دلدار به جان
 وندر این هیمنه جان را هیمنی عجب است
 هر سر موی من از معجز پیغمبر عشق
 در بیان صفت حسن، زبانی عجب است
 وز سر شوق فغانی که پسر آرم ز فؤاد
 بر کند کون و مکان را که فغانی عجب است
 عشق را غیر نشانی که ز بی نام و نشان
 عقل می‌داد نشان نام و نشانی عجب است
 فاش گویم که پس پرده‌دل در بجهای است
 که اگر باز شود، سوی جهانی عجب است
 ناصر سید استاد ز شاگردی عشق
 در تمام سخنش لطف و بیانی عجب است

(۹)

امشب ای مرغ سحر کار تو خاطرخواه است
 با نسیم سحری نکست گل همراه است
 امشب از شورش مستانه تو شور دگر
 افتد اندر دل و جانی که ز عشق آگاه است
 نعره زد بلبل و رسوا شد و گل پرده درید
 عشق پوشیده کنون، قصه در افواه است
 عشق اگر می‌طلبی طالب رسوایی باش
 پرده بر عشق مپوشان که کتان برماه است
 نور (اُنا) ز کجا تافته بر گل عجا
 مگر امشب شب قدر است که (اَنْزَلْنَاهُ) است

عقده از نطق تو ای مرغ سحرخوان که گشود

تو مگر موسی و گل نخله و امر از شاه است؟

«لا اله» آتش و موسی تو و دل نخله، مترس

﴿لَا تَخَفْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾^۱ در «إِلَّا اللَّهُ» است

همره ناصر سید بگشا بال و بجرخ

دور گل خسته مشو عمر سفر کوتاه است

(۱۰)

[سروده شب بیست و سوم ماه رمضان]

دم جان بخش نسیم سحری مشکین است

مگر امشب گذرش بر موی حورالعین است

آمدی باز ز فردوس مگر کز دم تو

عرصه روی زمین غیرت عملین است

باز گوگر خبری باشد از حضرت دوست

که مرا دم همه از یار و مرادم این است

بگشا غنچه دل را که من از تنگ دلی

همچو گل دامنم از خون جگر رنگین است

۱- اشاره به مشاهدات و سیر معنوی حضرت موسی علیه السلام است که در قرآن در این باره آمده است: ﴿فَلَمَّا أَنَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَوْدِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ﴾ (سوره مبارکه قصص / آیه ۳۰-۳۱).

چشم اگر باز کنم جز به سوی طلعت یار

سر مؤگان همه بر دیده من ذوبین^۱ است

سرمه از خاک ره یار گرفته است مگر

دیده ناصر سید که حقیقت بین است

(۱۱)

امشب ای باد سحر خوش نفست مشکین است

دم جان بخش تو امشب همه عطرآگین است

از بهشت آمده‌ای باز مگر، کز دم تو

در همه روی زمین نگهت حورالعین است

بگشا غنچه دل را که من از تنگ دلی

همچو گل دامنم از خون جگر رنگین است

باز گوگر خبری باشدت از حضرت یار

که سرا دم همه از یار و مُرادم این است

ای خوشا مردن فرهاد که اندر دم مرگ

سر خود دید که فرش قدم شیرین است

ناصر سید اگر گِل نکند خاک ز اشک

خاک عالم به سرش در صف یوم‌الدین^۲ است

۱- نوعی نیزه کوچک با سر دو شاخه و نوک تیز. (فرهنگ بزرگ سخن، ج ۵، دکتر حسن انوری).

۲- دین یکی از نام‌های روز قیامت است که خداوند در قرآن کریم ذکر کرده است؛ از جمله در سوره مبارکه حمد می‌فرماید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾

(۱۲)

اقتضای جلوه دارد دیگر امشب حسن دوست
چشم بگشا گر تو را دیدار آن رو آرزوست
پرده يك سو می‌کند آن شاه از روی چو ماه
عاشق بیچاره در خواب است آب آن طُرفِ جوست
جان فدا بایست کردن در طریق عاشقی
جستجو این است ای رهرو دگرها گفتگوست
دم فرو کش يك نفس زین های و هوا، مردوار
تا به بینی هر نفس مردان ره را های و هوست
عشق را نبود عیاری غیر چشم اشکبار
اشک چشم از بهر عاشق آری آری آبروست
آهن دل را مجلا کن به پیش روی یار
تا چو در وی بنگری ای دوست پنداری که اوست
ناصر سید زمستی هر زمان خواهد کند
کشف اسرار محبت گر چه خاموشی نکوست

(۱۳)

آتش افروخت عشق و جسم و جان من بسوخت
خواستم آهی کشم کام و زبان من بسوخت
آتش دوزخ ندارد طاقت بار فراق
آه زین آتش که پیدا و نهان من بسوخت

تشنه دیدار یارم در بیابان طلب
 آتش این تشنگی روح و روان من بسوخت
 چون نشان بی نشانی در ره گمنامی است
 برق استغنا زد و نام و نشان من بسوخت
 چونکه در مرآه جان دیدار جانان شد عیان
 ظلمت تن در ظهور نور جان من بسوخت
 صد هزاران پرده بود اندر میان ما و دوست
 جمله را يك شعله آه و فغان من بسوخت
 خواستم چون ناصر سید سخن گویم ز عشق
 آتشی جست از دل و نطق و بیان من بسوخت

(۱۴)

مراتب هفتگانه نفس

هفت منزل در ره عشق ای پسر دشوار هست
 با تو گویم اندکی لیکن سخن بسیار هست
 الحذر ثم الحذر از این خراب آباد جسم
 کاندرا این مخروبه هر سو عقب جزا^۱ هست
 باید از چاه طبیعت بگذری با چشم باز
 تا نیفتی کاندرا این چه موش هست و مار هست
 چون از این چه بگذری در وادی پر هول نفس
 ازدهای هفت سر با زهر آتشبار هست

۱- کزدمی زرد و خبیث که دم‌کشان رود. (فرهنگ لاروس).

چون رسیدی در میان جنگل تاریک صدر

خرس و میمون و گراز و شیر آدم‌خوار هست

در میان کشتی دل چون نشینی هر زمان

بیم طوفانت ز موج قلزم زغبار^۱ هست

چون برون آیی ز کشتی تا روی بر کوه عقل

رامها تاریک و سخت و صعب و ناهموار هست

از فراز کوه عقل آیی چو اندر دشت روح

هر طرف ﴿جَنَاطٌ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ﴾^۲ هست

هم به آنجا دل میبند و روی گن تا قصر نسر^۳

برده يك سو کن که خورشید جمال یار هست

رهروان را از برای این ره پر هول عشق

رهنمایی چون مُحَمَّد ﷺ سید مختار هست

شمع این ره چیست، دانی هست قرآن مجید؟

چون به هر حرف از حروفش صد هزار انوار هست

ناصر سید نشان راه را سر بسته گفت

ليك داند هر که جانش حامل اسرار هست

۱- دریا و رود بزرگ پر آب و موج؛ قلزم در قدیم نام بندری بوده در ساحل دریای سرخ نزدیک ورودی رود نیل به دریای سرخ و دریای سرخ را به مناسب نام آن شهر دریای قلزم گفته‌اند. (فرهنگ عمید).

۲- برگرفته از آیه شریفه: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا...﴾ سورة مبارکه بقره / آیه ۲۵.

۳- نام دو ستاره است که در نسر طائر و نسر واقع قرار دارد (برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۱۳۸)؛ نسر واقع ستاره روشنی که در صورت فلکی چنگال رامی قرار دارد. (فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، ج ۴، ص ۴۵۷).

(۱۵)

[سروده شب نوزدهم ماه رمضان]

پادشاه حسن امشب خیمه بر دل می‌زند
 لیلی امشب پرده را بالا ز محمل می‌زند
 در هوای آشیان قدس امشب مرغ جان
 پر و بال از شوق هم چون مرغ پسمل^۱ می‌زند
 سرنوشت هجر عاشق می‌شود امشب تمام
 طعنه از شور جنون، مجنون به عاقل می‌زند
 بارگاه شوق را لیلی به صد شوق و شمع
 با سپاهین چادر مجنون مقابل می‌زند
 عقل کل پروانه آسا پر و بال از روی شوق
 بر شعاع طلعت انسان کامل می‌زند
 هر که شد چون ناصر سید شهید راه عشق
 بوسه از شادی به دست و تیغ قاتل می‌زند

(۱۶)

جنه‌شی باز نسیم سحر آغاز کند
 وین دل تنگ مرا غنچه صفت باز کند
 بشکفتد غنچه دل تا ز سر سدره علم
 بلبل عقل بشور افتد و پرواز کند

مرغ شبخیز همی گریه جان سوز کند
گل نوخیز همی خنده جان ساز کند
هر چه بلبل به نیاز از پی گل چرخ زند
گل رود در عقب برگ و به او ناز کند
یک نسیم دگر از غیب بر آید ناگاه
پرده را از رخ معشوقه گل باز کند
بلبل از شوق فتد در بغل شاهد گل
گل پذیرائی از آن مرغک گل باز کند
گل و بلبل بهم آیند و نشینند به هم
هر دو را عشق به هم محرم و دمساز کند
در بیان کردن آیات محبت چه عجب
ناصر سیّد اگر دعوی اعجاز کند

(۱۷)

[سروده شب بیست و سوم ماه رمضان]

دیگر امشب جعد چنانان را پریشان می کنند
از زمین تا آسمان را سنبلستان می کنند
عکسی از رخساره اش افتاده بر خاکِ دَرَم^۱
خاک را از عکس رخسارش گلستان می کنند
نکستی از زلف پر چینش به دست آورده باد
شش جهت را از شمیمش عنبر افشان می کنند

۱- تیره، تاریک، افسرده، دل‌تنگ، خشمگین، بیمار (برهان قاطع).

بر امید آنکه شاید شاه خوبان بگذرد
 بر سر بازار دل امشب چراغان می‌کنند
 تا تجلی به نماید حسن مطلق در ظهور
 چار سوی قلب را آینه‌بندان می‌کنند
 پرده یکسو می‌کنند از چهره گل نیمه شب
 بلبل شوریده را سر گرم افغان می‌کنند
 بر گنه کاران صلا از بهر رحمت می‌زنند
 بر سیه‌رویان نظر با چشم احسان می‌کنند
 عقل را در پیش عشق امشب به مکتب می‌برند
 عشق را استاد درس عقل نادان می‌کنند
 قلب‌های تیره را اکسیر اعظم می‌زنند
 سسینه‌های ساده را خورشید تابان می‌کنند
 بسکه بیرون می‌دهند از پرده راز سر به مهر
 هفت بطن از معنی قرآن نمایان می‌کنند
 از زبان ناصر سید سخن‌سنان غیب
 بهر مشتاقان بیان اسرار قرآن می‌کنند

(۱۸)

امشب آن محبوب زیبا، جلوه‌سازی می‌کند
 بر سر مهر آمده، عاشق‌نوازی می‌کند
 شاهد توحید می‌گیرد ز عاشق آینه
 و ندر این آینه با خود عشق بازی می‌کند

چهر مهرش می‌فزاید عاشقان را مهر چهر
 گر چه مهر چهر او عاشق گدازی می‌کند
 در ریاضت تن چو سوزن کن که بتوانی گشود
 آن گره‌ها را که محکم فخر رازی می‌کند
 طالب علم ار نباشد شوری از عشقش به سر
 روز و شب در مدرسه کاهل نمازی می‌کند
 بر پر پروانه زد چون پرتو رخسار شمع
 پر زنان پرواز کرده شاهبازی می‌کند
 ای که آواز مخالف می‌نوازی لب ببند
 مطرب امشب ساز آهنگ حجازی می‌کند
 دوست می‌دارد نیاز و عشق را آن سرو ناز
 گر چه حسنش اقتضای بی نیازی می‌کند
 ناصر سید اگر افکند سر در پای دوست
 بر سرافرازان عالم سرافرازی می‌کند

(۱۹)

[سروده شب نوزدهم ماه رمضان]

رهروان راه امشب طی منزل می‌کنند
 ساکنان کشتی امشب جا به ساحل می‌کنند
 در هوای مژده «أَخْبِيْتُ» دل دادگان
 جدّ و جهد امشب پی قرب نوافل^۱ می‌کنند

۱- اشاره به حدیث مشهور به قرب نوافل است که در آن آمده است: «... وانه لَيَقْتَرَبُ إِلَيَّ»

ای گدایان الصلا امشب بزرگان از کرم
 فضل و رحمت را به هم تقسیم سائل می‌کنند
 خوبرویان شانه بر موی پریشان می‌زنند
 عقده‌ها را باز کرده حل مشکل می‌کنند
 شاهدان غیب بیرون کرده سر از باغ خلد
 جلوه بهر رغبت انسان کامل می‌کنند
 عاشقان را در نظر جز حسن روی یار نیست
 عاقلان اثبات حسنش با دلائل می‌کنند
 از کتاب ذات خود عارف سخن گوید ولیک
 عالمان نقل مسائل از رسائل می‌کنند
 نکته‌های عشق را چون ناصر سید به رمز
 اندک اندک گوشزد بر گوش عاقل می‌کنند

(۲۰)

[سروده شب بیست و سوم ماه رمضان]

کیست امشب حلقه بر در می‌زند
 حلقه بر در طور دیگر می‌زند
 حلقه بر در می‌زند آهسته لیک
 ز اضطرابم بر دل آذر می‌زند

جِبَالُ النَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي
 يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ...، اصول کافی، ج ۴،
 ص ۵۳، کتاب الایمان و الکفر، باب اذی المسلمین و احقرهم، روایت ۷ و ۸

دل به خون در تنگ نای سینهام

همچو مرغ پَسَمَلی پر می‌زند

بند بستم را کند از هم جدا

عضو عضوم را به هم پر می‌زند

بانگ این در تا به گردون می‌رسد

جنبشش بر هفت بیکر می‌زند

می‌زند ارکان عالم را به هم

گر چنین در بار دیگر می‌زند

حلقه «لا» را به نفی ما سوا

بر سر امکان سراسر می‌زند

با سرانگشتان دل بند لطیف

این چنین در آن صنم پر می‌زند

امشب آری آن شه اقلیم حُسن

کشتگان عشق را سر می‌زند

پرتو رویش به هر کشته رسید

سر میان زندگان بر می‌زند

نور قرآن زد در این شب بر نبی

بعد از آن بر آل اطهر می‌زند

جبرئیل امشب عَلَم بهر امان

بر سر قبر پیمبر می‌زند

يك علم در كعبه، يك در بيتِ قدس

يك علم بر قبر حیدر می‌زند

ناصر سید ز شوق آن علم

نمره الله اکبر می زند

(۲۱)

حسن و عشق امشب به یگدیگر برابر می شود

سرنوشت عاشقان امشب مقدر می شود

عقل اگر شیر محبت خورد می گردد چو عشق

اجنبی از ارتضاع آری برادر می شود

ظلمت امکان عاشق سوخت چون در نار عشق

همیش روشن تر از خورشید انور می شود

هر که می جوید چو درویشان صورت کیمیا

ایمن قلندر آخر اندر ره سلندر می شود

نسخه اکسیری از قرآن بدست آورده ام

هر که داند در کفش هر سنگ گوهر می شود

سنگ دل را خون و خون را اشک و باز آن اشک خون

کن چو مشتاقان که این اکسیر احمر می شود

قطره ای زین کیمیا بر صفحه صورت بریز

مس صورت را بین دردم که چون زر می شود

آب کن قلب سیه را پس چو استادان به ذکر

دمبدم چندانکه بینی دل چو اخگر می شود

پس از آن اکسیر بر دل زن که چون دل شد طلا

ملك هستی بعد از این بهرت مسخر می شود

نسخه این کیمیا از ناصر سیّد بگیر

هر که این تدبیر داند کیمیا گر می‌شود

(۲۲)

کثرت امشب غرق در دریای وحدت می‌شود

وحدت امشب جلوه گر در ضمن کثرت می‌شود

رحمت موصوله یکتای بی همتای فرد

از برای اهل استحقاق قسمت می‌شود

ره به بالا گیر امشب ای گدای ره نشین

ز آنکه اندر لا مکان تقسیم رحمت می‌شود

بر سرن از پله‌های نردبان «لا اله»

چون به «الا هو» رسی کشف حقیقت می‌شود

صیقلی کن روی صورت را به مصل‌های ذکر

تا به بینی چون عیان معنی ز صورت می‌شود

راهی از علم‌الیقین هم هست تا عین‌الیقین

رفتن این ره به انوار شریعت می‌شود

می‌رسد از راه خدمت مرد تا علم‌الیقین

معرفت چون شد مؤکد علم رؤیت می‌شود

ناصر سیّد سخن گر گوید از حق‌الیقین

کی امانت دار اسرار محبت می‌شود

این قدر دائم که هر کس ره به این مقصود برد

مستحق حمل اعباء خلافت^۱ می شود

ظلی امکان می شود مخفی در انوار وجوب

پای تا سر چشم و گوش و علم و قدرت می شود

(۲۳)

جبرئیل امشب پیام از حی داور می برد

تحفه تزیل را نزد پیمر می برد

یا ز جعد مشک بار یار، باد بی قرار

از برای بی قراران مشک و عنبر می برد

پاکبازان وفا را عهده الله اشتری^۲ است

هر که ترک سر کند این عهد را سر می برد

در قمار عشق هر شب آنچه عاشق داشت باخت

و آنچه هر شب باخت امشب صد برابر می برد

بی لبان تنگ لیلی بود مجنون تنگ دل

امشب از تنگ دل صد تنگ شکر می برد

ای برادر عشق بگزین زانکه پر و بال عشق

نفس را در يك نفس از عقل برتر می برد

۱- اشاره ای لطیف به آیه عرض امانت است که می فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (سوره مبارکه احزاب / آیه ۷۲).

۲- اشاره به آیه ۱۱۱ سوره توبه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾

گر بیاد دوست آهی برکشی از روی شوق
 آه زارت را مَلَك در عرش اکبر می‌برد
 عشق بر هر سر فتد همچون حروف مصدری
 از ره تأویل مشتق رابه مصدر می‌برد
 کیمیای عشق را تا ناصر سید شناخت
 می‌زند بر قلبِ قلب و قلب چون زر می‌برد

(۲۴)

درد بی درمان ما امشب به درمان می‌رسد
 کار بی سامان ما امشب به سامان می‌رسد
 دل بی‌پروا از علایق سینه بزدای از هوای
 خانه را چاروب کن بهتر که مهمان می‌رسد
 چشم بگشا تا زنی اول به چشم آنگه به دل
 هر خدنگ غمزه کز ابروی جانان می‌رسد
 غیز ای بلقیس از جای و بیارا بارگاه
 هدهدی با نامه از نزد سلیمان می‌رسد^۱
 چشمت ای یعقوب روشن، می‌رسد از ره‌بشیر
 بر کفش پیراهن یوسف به کنعان می‌رسد^۲

۱- اشاره به دعوت پادشاه سرزمین سبا از سوی حضرت سلیمان که در قرآن آمده است:
 ﴿إِذْ هَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَاَلْقِيهِ فِيهِمْ ثُمَّ قَوْلَ عَنْهُمْ فَاظْطَرُّ مَاذَا يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ شَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (سوره مبارکه نمل / آیه ۲۸ - ۳۰).
 ۲- اشاره به داستان حضرت یوسف است که در قرآن کریم فرماید: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا...﴾ (سوره مبارکه یوسف / آیه ۹۶)

از فراز لا مکان سوی محمد جبرئیل

همریش خیل ملک بر دست، قرآن می‌رسد

همچو طفل مکتبی قرآن به دست از بهر درس

حضرت روح‌الامین تا آن دبستان می‌رسد

نکته گر مشکل شدت از ناصر سید پیرس

هر شکالت را جواب از نزدش آسان می‌رسد

(۲۵)

[سروده شب بیست و سوم ماه رمضان]

ساقی امشب جام را از می لبالب می‌کند

می‌کشان را نقل می‌آماده از لب می‌کند

هر که را با او سرو سزی است از دلدادگان

از برای بزم قربش دعوت امشب می‌کند

هر که را رانده است امشب می‌کند دور از حضور

و آنکه را می‌خواست است امشب مقرب می‌کند

ور دلی ز آسیب عشقش در طیش افتاده است

رفع آن آسیب ازو با سیب غیبی می‌کند

وز برای مهمانان^۱ در حریم قرب خویش

منزل از خون کرم امشب مرتب می‌کند

۱- در نسخه چنین است اما میهمانان با وزن هماهنگ‌تر است.

از «آبِیْتُ عِنْدَ رَبِّي»^۱ و ز «سَقَاَهُمْ رَبُّهُمْ»^۲

من سخن گفتم، چه باک از منکری تب می‌کند

عشق آری عاشقان را می‌برد تا کوی یار

وز غرور و خود پرستیشان مهذب می‌کند

چشم دل عارف گشود از های هو بی های هو

گوش را گر عابد از فریاد یا رب می‌کند

نفس را بایست کشتن تا زهی از شر نفس

کشته عتق، علاج نیش عتق می‌کند

دفتر اخلاق بهر ناصر سید مخوان

عاشقان را عشق در يك دم مؤدب می‌کند

(۲۶)

هر که يك ساعت به یاد دوست سر در سینه کرد

کشف سر غیب را از شنبه تا آدینه کرد

گر چه دل چون سنگ باشد چون که بگدازد ز عشق

می‌توان بهر جمال یار از او آئینه کرد

قفل دل بگشا که هر کس قفل از دل بر گرفت

ضبط گنج معرفت از فتح این گنجینه کرد

۱- قال رسول الله (ص): آبِیْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يُسْقِیْنِي. (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۸، باب ۸ احوال البرزخ و...) .

۲- اشاره به آیه ۲۱ سوره مبارکه انسان در ذکر نعمت‌های اهل بهشت: «وَسَقَاَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» .

آدمی شو اول، آنکه پشت، خم کن در نماز
 ورنه بس چون مرد راکع پشت، خم، بوزینه کرد
 عکس روی یار اگر خواهی فتد بر لوح جان
 باید او را صیقلی از زنگ بخل و کینه کرد
 صوفی آن باشد که از تن بر کند رخت طمع
 ورنه آسان است بر تن جبهه پشمینه کرد
 بر جبین ای ناصر سید بهاید داغ عشق
 ورنه حاصل چیست گر صورت ز سجده پینه کرد؟

(۲۷)

[سروده شب بیست و سوم ماه رمضان]

نامدای امشب از آن ماء لقا می آید
 هدهد خوش خیر امشب به صبا می آید
 با نسیم سحری نفعه مشک ختن است
 مگر آن آهوی مشکین ز ختا می آید
 می زند بحر کرم موج و سحاب رحمت
 مجتمع گشته و باران عطا می آید
 از سرا پرده لیلا به سراغ مجنون
 بیک دعوت به سوی بزم لقا می آید
 کوه هستی خود از جا بکن و کاهش کن
 کز پی بردن او کاهریا می آید

چشمه‌ای هست درون دل انسان که اگر
 بگشائی سر آن، آب بقا می‌آید
 ناصر سید اگر باز ببیند رخ دوست
 همچو بلبل به سر شور و نوا می‌آید

(۲۸)

دامن خیمه لیلا است که بالا زده‌اند
 یا مگر دریچه از غیب به دنیا زده‌اند
 چشم مجنون نبود جز سوی آن نقطه خاک
 که در او میخ سرا پرده لیلا زده‌اند
 پرده قدس که در طارم اعلا زده بود
 کنده‌اند امشب و بر توده غبرا^۱ زده‌اند
 قدسیان حلقه طاعت که به پیرامن عرش
 زده بودند به پیرامن بطحا زده‌اند
 ای خروشا می‌کده باده فروش بطحا
 که ملاتک به درش صف پی صها زده‌اند
 حلقه خدمتش آنان که نمودند بگوش
 پشت پا بر سر دارائی دارا زده‌اند
 می‌کشانی که از آن می‌کده سر مست شدند
 از طرب عربده در عرش محلا زده‌اند

ساغر «لا» همه چون ناصر سید ز نشاط

بشکستند و شراب از خم «الا» زده‌اند

(۲۹)

دیگر امشب، صُفّه دل را چراغان کرده‌اند

جاری از سر چشمه جان، آب حیوان کرده‌اند

با وجود آنکه تاریک است عالم سر به سر

از درون سینه‌ام خورشید باران کرده‌اند

چشم حش کور است کوران را نباشد درک نور

نور را روشن کجا در چشم کوران کرده‌اند

چشم دل بگشا که بینی امشب از نور اُحد

از دل هر ذره خورشیدی نمایان کرده‌اند

امشب است آن طرفه شب کز جنبش فیض ازل

بر دل پاک محمد وحی قرآن کرده‌اند

سرّم روشن دلی از ناصر سید بجوی

تا ببینی آنچه را کز چشم، پنهان کرده‌اند

(۳۰)

[سروده شب بیست و یکم ماه رمضان]

لیلة القدر است امشب مزده ای اهل شعور

شب مگو خورشید روشن گو، شب دریای نور

شب مگو سیقات وصل عاشق دل باخته

شب مگو هنگام قرب بنده افتاده دور

شب مگو مجموعه تحریر احکام قَدَر

شب مگو مشروحه تفسیر آیات ظهور

شب مگو وقت تضرع، موسم عجز و بکاء

شب مگو هنگام زاری بهر تقصیر و قصور

شب مگو وقت چشیدن ز آب «كَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ»^۱

شب مگو وقت کشیدن باده از جام ظهور^۲

می رود تا ساحل دریای شیرین بقا

کشتی درماندگان طبع ازین دریای شور

همجو عیسی می توان رفتن در این شب تا فلک

همجو موسی می توان دیدن در این شب نور طور

تا به کی در خواب غفلت، خیز از جا مردوار

یَه قدم بر نفس و جا کُن در صف اهل حضور

ناصر سپه دشت، رو کن زمانی سوی دل

ره بجو شاید نگردد راه نزدیک تو دور

(۳۱)

می گشاید یار امشب گوشه ابرو به ناز

سوی این محراب آرید ای نمازآران نماز

از حریم قدس می آید به هامون بهر صید

باز شاه و می فرستد سوی صحرا شاهباز

۱- اقتباسی است از آیه ۱۸ سوره مبارکه واقعه: «يَا كُؤُوبُ وَ أَبَارِيقُ وَ كَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ»

۲- اشاره به آیه ۲۱ سوره مبارکه انسان: «... وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»

سینه پیش آرید یاران تا خورد تپش به جان
 چشم بگشاید تا افتد به چشم آن تیر ناز
 ای خوشا آن شب که با سوزش برم شب را به روز
 وای بر روزی که بی دودش رسم تا شام، باز
 مرده باد آن دل که می خواهد ز پیکانش گریز
 کور باد آن چشم کو جوید ز تیرش احتراز
 گر خورد تیرش به قلبی می شود آن قلب، خوش
 ور رسد تیرش به چشمی می شود آن چشم، باز
 کم گریز ای خوک مُذِیرِ کان شه دنیا و دین
 صید آهوی ختن خواهد نمی خواهد گراز
 بر سر هر کس نشست آن شاهباز خوش نشان
 گو برآور سر به وَجَد، اکنون که گشتی سرفراز
 کردم امشب این سخن از ناصر سید سؤال
 کی سخن آرای و معنی سنج و ای دانای راز
 دانی این شهباز شاهی در کجا آید فرود؟
 گفت: آری می نشیند در بیابان حجاز
 گفتم آوخ بُعد منزل را چه تدبیر است؟ گفت:
 هست در دل راه نزدیکی به آن اقلیم باز

(۳۲)

تا تو بهر این و آن از بهر این و آن بسوز
 یا به فکر آب و نان در فکر آب و نان بسوز
 ای اسیر خانمان این خانمان ها آتش است
 یا بسوز از خانمان یا آنکه خانمان بسوز

عقل پروانه است، جان چون شمع، دانش پر و بال
 پر دانش در فروغ نورِ شمع جان بسوز
 بال و پر، پروانه را محروم کرد از بال نور
 گر تو بال نور خواهی بال و پر، آسان بسوز
 کوره‌ای از عشق جانان در درون دل بساز
 آتش «لا» بر فروز و عالم امکان بسوز
 دمبدم از نفعه ذکر دمامدم دم بدم
 پس به يك دم هر دو عالم زین دم سوزان بسوز
 ز هستی را بنه در پوته نفی و بتاب
 وندر آن، جز هستی حق هر چه بینی آن بسوز
 آن چنانکه ناصر سیّد به نار عشق سوخت
 گسر نمی‌سوزی برو در آتش خذلان بسوز

(۳۳)

نمره‌های عشق مجنون رفت تا بنگاه عشق
 لیلی این سوتر زند امشب دگر خرگاه عشق
 عاشق دیوانه، جان بر دست دارد انتظار
 رو نما آورده تا ابرو نماید شاه عشق
 گریه‌های شوق مجنون، کرد آخر کار خویش
 زانکه امشب یرقع از رخ می‌گشاید ماه عشق
 تا به مقصد صد هزاران سال باشد راه عقل
 يك قدم بر نفس نه، طی کن ره کوتاه عشق

با چراغ عقل، راه عشق نتوان یافتن
تا نسوزد شمع، جان روشن نگردد راه عشق
سوخت جان ناصر سید ز نار «لایله»
تا دمید از مشرق دل نور «الاله» عشق

(۳۴)

[سروده شب بیست و یکم ماه رمضان]

حسن مطلق بین که امشب می شود جوای عشق
وین طلاطم بین که افتاده است بر دریای عشق
گرمی حسن است کز شمس حقیقت تافته است
کین چنین افکنده جوشش در خُم صهای عشق
پرتو رخسار ساقی تافت بر مینای می
کین چنین شد صاف و روشن باده در مینای عشق
نیست در بازار معنی نزد معشوق ازل
گوهری ارزنده تر از لؤلؤ لالای عشق
عشق بگزین ای بلند اختر که فر عشق برد
با پر همت محمد را به «أُوْ اَذْنٰی»^۱ عشق
خانمان و خاندان و جسم و جان را باختند
پاک بازان طریقت بر سر سودای عشق

۱- در نسخه چنین است و باید: به «او ادنی»ی عشق باشد. اقتباسی است از آیات ملاقات حضرت موسی با پروردگار که از جمله در سوره قصص آیه ۳۰-۳۱ آمده است: ﴿... یَا مُوسٰی اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ... وَ لَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ الْاٰمِنِیْنَ﴾

﴿لَا تَخَفْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾^۱ نعنود موسای جان

خلع نعلین تعلق^۲ گر نکرد از پای عشق

راستی چون ناصر سیّد نکرده هیچ کس

شرح اسرار محبت، حل مشکل‌های عشق

(۳۵)

دیگر امشب تا به گردون می‌رود فریاد دل

گونی امشب دل ز دلیر می‌ستاند داد دل

می‌زند بر کوه هستی تیشه را دل سخت تر

ترسم امشب تیشه را بر سر زند فرهاد دل

«لا» و «الا» را مکرر می‌کند دل با نشاط

داده درس دیگری امشب به دل استاد دل

آن چنان کز تیشه دل می‌جهد امشب شرار

آخر این برق تجلی بر کند بنیاد دل

قصد قاف قرب دارد دل ز بال آراستن

آفرین بر همت دل، به به استعداد دل

هستی خود گر بهازد می‌برد گنج^۳ وصال

زانکه خوش تر دست بازی می‌کند نژاد دل

۱- اشاره به آیه ۱۲ سوره مبارکه طه: ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾

۲- برداشتی از آیه ۱۲ سوره مبارکه طه است که فرماید: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾

۳- در نسخه چنین است و ظاهراً گنج وصال صحیح باشد. اگرچه کنج وصال نیز قابل توجه است.

لیک از اول، گر دهد دل، نفس دون را پرورش

می شود این نفس سرکش عاقبت جلاد دل

ور به دست ناصر سیّد سپارد دل کسی

نرم می سازد به افسون سختی فولاد دل

(۳۶)

هله ای عاشقان کنید قیام

امشب از دوست می رسد پیغام

نامه سر به مهر یار رسید

که ز مشکش نهاده است ختام

یا رب این نامه چون شود مفتوح

هست عنوان او به نام کدام

از چه دل داده، یاد کرده به خیر؟

به چه شوریده ای رسانده سلام؟

بگشاید نامه ای آسان تر

که نمانده است در دلم آرام

قاصد این نامه چون برون آورد

جان نثارش کنید بر اقدام

نی که یک جان کم است بهر نثار

از که یاران کنیم جان ها وام

مگر آید ز ره فرشته روح

تا کند جان به جان نثار اکرام

گوئی این نامه دعوتی دارد
 عاشقان را برای جلوۀ عام
 لیک بعضی نظر کنند از دور
 دگران را مقام قرب مقام
 گر شبی بر رخس فتد نظرم
 بهتر است از هزار ماه تمام
 بهر خاصان در این حدیقه انس
 راح روح است و رُوح شرب مدام
 با رب آن کن که ناصر سید
 اندر این جمله باشد او را نام

(۳۷)

[سروده شب بیست و سوم ماه رمضان]

بسکه امشب یاد روی آن بت رعنا کنم
 دل چو کوه طور سازم صدر را سینا کنم
 هر چه غیر از مهر رویش، افکنم در پشت سر
 هر چه غیر از یاد رویش، جمله زیر پا کنم
 نام جعد پر خمش چندان بیارم بر زبان
 که زمین تا آسمان پر عنبر سارا کنم
 خاک پای یک و صلش را کشم امشب به چشم
 تا از این کحل الجواهر چشم را بینا کنم

وز دو چشم اشك بار از بهر تقدیم رهش

جیب و دامن، مال مال از لؤلؤ لالا کنم

مصل «لا» را به قوت آن قدر بر دل زنم

تا که دل را مستقد جلوه «الا» کنم

طور قلبم چون شود از نور «الا» منصدع

بی خود از «اُنا» شوم تاویل «انزلنا» کنم

پرده از رخساره معشوق جان يك سو کنم

عقده از پیچ و خم گیسوی جانان وا کنم

ناصر سید صفت رمز نهان عشق را

با بیان طرفه بهر دوستان انتا کنم

(۳۸)

[سروده شب بیست و یکم ماه رمضان ۱۳۴۸]

امشب آمد بر زمین روح القدس از آسمان

از برای آنکه بیند جلوه معشوق جان

در فلک نبود چو دل، آیینه سر تا پا نما

تا مگر سر حقیقت روی بنماید در آن

دل چه باشد؟ جام جم، آیینه اسرار غیب

کاندراو صورت پذیرد نقش پیدا و نهان

می شود روی زمین از چشم سوزن تنگ تر

بسکه هر سو ازدحام آرند خیل قدسیان

می‌برد مرغ گمان امشب به يك پر تا يقين
می‌خورد تیر دعا امشب به يك سر بر نشان
ساعتی بنشین به زانو تا کی این سکر غرور؟
لحظه‌ای بر خیز بر پا تا کی این خواب گران؟
موسم کار است ای بیکار دستی زن به کار
لیلة‌القدر است ای پی‌قدر قدر خود بدان
قطره‌ای بر رخ بيفشان چند بی سوز و گذار؟
نعره‌ای از دل برآور چند بی آه و فغان؟
يك یار آمد بیا ای عاشق شوریده دل
گل ببار آمد بیا ای بلبل شیرین زبان
گر همی گوئی سخن چون ناصر سید بگوئی
ور همی خوانی سخن از ناصر سید بخوان

(۳۹)

[سروده شب قدر رمضان ۱۳۵۴]

می‌کشم يك آه امشب زین دل تنگ حزن
می‌کشانم از فلک روحانیان را بر زمین
می‌زنم يك بار از غم چشم خون‌بالا به هم
تا که گردد غرق دریا کشتی چرخ برین
خون ببارد چشم اگر بیند به غیر از روی دوست
پاره گردد دل اگر جز یاد او سازد گزین
بلبل باغ شهودم بسته اندر آب و گل
ماهی بحر وجودم خسته اندر ماء و طین

پر و بالی می‌زنم شاید برآیم تا چمن
 اضطرابی می‌کنم شاید در آیم زمین چمن
 سعی من دانی چه باشد نقش بی معنی بر آب
 جهد من حاصل چه دارد داغ باطل بر جبین
 جز مگر بهر نجات من از این گِلجَلال سخت
 از سر رحمت در آید دست غیب از آستین
 می‌رسد از غیب امشب خدمت سلطان عصر
 همراه خیل ملایک حضرت روح‌الامین
 همچنان کاورد بهر جد پاکش مصطفی
 تحفه تنزیل را از نزد رب‌المالین
 صورت تأویل را با سرگذشت حال خلق
 می‌رساند خدمت فرزند خیرالمرسلین
 می‌شوم چون ناصر سید به آن شه ملتجی
 تا شوم ایمن به یمن آن شه دنیا و دین

(۴۰)

دیگر امشب بر سرم گل کرده از سودا جنون
 هر دمم حال دگر، آری جنون دارد فنون
 گاه می‌گویم به شادی پای عشرت بر زمین
 گاه می‌ریزم به زاری اشک خونین از جفون

هر زمان می‌آیدم اشکال غیبی در نظر

رنگ رنگ و گونه گون «یا لیت قومی یعلمون»^۱

خود به خود گویم که گر این حالت از دیوانگی است

باشد این دیوانگی از عقل در قیمت فزون

طوطی جان در قفس گاهی بالا که به زیر

می‌برد «هوهو» کنان و الثَّائِسُ حَزْلِي غَافِلُونَ

گاه بهرم می‌کند ز «أَنَا» و «أَنْزَلْنَاهُ» شرح

وز جنون خواهد کند توضیح بطنی از بطون

گوید آن روزی که بُد ایام در آن روز شب

و آن شبی بُد تار و روشن تو نمی‌دانی که چون

بُد کتاب‌الله یکسر جمع در حرف الف

و آن الف هم بود نا پیدا و مستور از عیون

همزه ظاهر گشت و شد بهر الف نایب مُتاب

همچنین قسائم مقام او است در کل قرون

نقطه آمد در تنزل وز پی قوس نزول

رسم قوسی کرد و نام قوس او گردید نون

همزه شد مکسور و آنکه سوی نون آورد رو

چون قلم در جنبش و نون چون دواتی در سکون

۱- اشاره به سخن حبیب نجّار است که در قرآن آمده است. در سوره مبارکه بس آیه ۲۶ - ۲۷ می‌فرماید: ﴿قِيلَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾

نون ساکن شد مشدد تا گشاید سر به فتح

تا به فتح سر دهد مدّ مداد از دل برون

فتحه چون اشباع شد ز اشباع ظاهر شد الف

برد نون را فتحه بالا تا الف شد رهنمون

با الف چون متصل شد، نون به اوج خود رسید

لفظ انا تا به این جا آمد از این ها برون

چون به نزد عاقلان، درس جنون گفتن خطا است

ناصر سیّد سخن کوتاه می سازد کنون

(۴۱)

مدت تنگ دلیهات سر آمد غنچه

مزرده فتح ز بساد سحر آمد غنچه

بگشای لب به تبسم به شکر خنده بخند

نوبت حاصل خون جگر آمد غنچه

اریمینی بیه ریاضت بسر زانوی غم

بنهادی سر و وقت اثر آمد غنچه

دم فرو بسته و پیوسته به خود پیچیدی

این گشایش سحر است بی خبر آمد غنچه

آب و گل بودی و شاخ شجر طور شدی

گل شدی افسر نورت به سر آمد غنچه

عندلیبانه به پیرامن تو طوف کنان

نخمه زن دور تو با پای سر آمد غنچه

تافته بر تو مگر پرتو لعل لب یار
 که تراز آن همه لطفی دگر آمد غنچه
 جلوه گاه نظر ناصر سید شده ای
 ناظر حسن تو بسا چشم تر آمد غنچه

(۴۲)

پیک جانان می رسد ای همدم از بهر خدای
 دست من گیر ای سرت کردم که برخیزم به پای
 بر سر مجنون به پرش می نهد لیلا قدم
 وای اگر در خواب باشد چشم مجنون وای وای
 می رسد شیرین و باید بیستون را کوه کن
 بر کند با تیشه موگان به یک ساعت ز جای
 عشق سازد آری آری ناتوانان را قوی
 عشق باشد آری آری گمراهان را رهنمای
 عشق آری می کند فولاد را مانند موم
 عشق آری می دهد گنجشک را فرّ همای
 عشق آری می کشد لاهوتیان را تا زمین
 عشق آری می برد ناسوتیان را تا خدای
 معجزات عشق را چون ناصر سید کسی
 کسی تواند شرح دادن نکته های جانفزای

(۴۳)

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

هر شب که به عاشق رسد از دوست پیامی

آن شب شب قدر است ندانی تو که عامی

﴿وَمَا أَفْرَيْكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾

با رمز محبت ز حبیبی به حبیبی

قرآن همه گلدسته گل بود و سلامی

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾

بهتر ز هزاران مه عمران شب شوق است

کز یار به یاری برسد مزده کامی

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ أَمْرِ﴾

پس یکی که ز معشوق رسد روح الامین است

کرده است تنزل ز مقامی به مقامی

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾

روح است و فتوح است و سلام است و سکون است

تا صبح اگر شب بر آن ماه تمامی

از شاخ محبت به جز از ناصر سید

کس میوه نجیده است مگر نارس و خامی

منابع تحقیق

*قرآن کریم

- ۱- آثار الصادقین، شیخ صادق احسان بخش، ج ۱۱، چاپ صادقین، رشت، ۱۳۷۶.
- ۲- آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ۱۳۵۲، تهران، انجمن آثار ملی.
- ۳- آداب الصلوة، حضرت امام خمینی ۱، مرکز نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- ۴- اسرارالحکم، حاج ملاهادی سبزواری، مقدمه و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۲.
- ۵- اصول کافی، شیخ کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیة، با تعلیقات دانشمندان شیعه در ۲ جلد.
- ۶- الفدی، علامه امینی، ج ۷، چاپ دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳.
- ۷- بحارالانوار، علامه مجلسی، تحقیق گروهی از محققان، چاپ دارالکتب الاسلامیة، تهران.
- ۸- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمد معین، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- ۹- تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر المتألهین، منوچهر صدوقی «شها»، ص ۸۲.
- ۱۰- تذکرة شرای معاصر اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی.
- ۱۱- تذکرة القبور، علامه گزی با حواشی آیت الله مرعشی نجفی.
- ۱۲- حکایات پارسایی، محمد جواد نورمحمدی، کانون پژوهش، اصفهان، اول، ۱۳۸.
- ۱۳- دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، تصحیح و اضافات رحیم قاسمی، محمدرضا نیلفروشان، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

- ۱۴ - دیوان اشعار آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی، چاپ سری سال ۱۳۳۵ ش، اصفهان چاپخانه خدایی، به اهتمام حجة الاسلام سید حسن حجتی.
- ۱۵ - رجال اصفهان، حواشی بر تذکرة القبور علامه گزی، سید مصلح الدین مهدوی.
- ۱۶ - رجال و مشاهیر اصفهان (الاصفهان)، سید علی جناب، تصحیح رضوان پورعصار، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- ۱۷ - رسائل شهید ثانی، ج ۲، تحقیق رضا مختاری، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۸۰ ق.
- ۱۸ - روح مجرد، آیت الله سید محمد حسین حسینی تهرانی، چاپ حکمت، چهارم، تهران.
- ۱۹ - «ستاره‌ای از شرق» شرح احوال و وقایع عصر علامه سید محمّدباقر درچه‌ای، سید تقی موسوی درچه‌ای، چاپ اول، ۱۳۸۳، مؤسسه اطلاعات، تهران.
- ۲۰ - شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، با تصحیح و تعلیق علامه شعرانی، ج ۴.
- ۲۱ - فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری، ج ۵ (دوره ۸ جلدی)، تهران، دوم، ۱۳۸۲، انتشارات سخن.
- ۲۲ - فرهنگ عمید، حسن عمید، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۲۳ - فرهنگ لاروس، دکتر خلیل جُز، ترجمه سید حمید طبیبیان، امیرکبیر، ۱۳۷۰، تهران.
- ۲۴ - فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اول، ۱۳۶۲.
- ۲۵ - قصه‌های خواندنی از چهره‌ای ماندنی، سید تقی موسوی درچه‌ای، چاپ مؤسسه اطلاعات، تهران.